روزنامه شرق

شنبه ● ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۲ ● ۲۳ جمادی‌الثانی ۱۴۳۴ ● ۴ می ۲۰۱۳ ● سال دهم ● شماره ۱۷۲۳ ● ۱۶صفحه

روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: **مهدی رحمانیان**

نشانی: **میدان فاطمی، خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶**

تلفن: **۳۷-۸۸۹۸۶۸۲۹** نمابر: **۸۸۹۸۶۸۴۸** تلفن آگهی‌ها: **۲۲-۸۸۹۸۶۸۲۰**

امور مشترکین: تلفن: **۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰**

توزیع: **شرکت پیام‌رسان پیروز** تلفن: **۵-۶۶۲۷۲۱۳۰**

چاپ: **گلریز** تلفن: **۶۶۷۹۵۴۴۲**

www.sharghdaily.ir

تهران: اذان ظهر ۱۳:۰۱ اذان مغرب ۲۰:۱۳ اذان صبح فردا ۴:۳۴ طلوع آفتاب ۶:۰۸

«مهرجویی: کارنامه ۴۰ساله» در نمایشگاه کتاب

شرق: مانی حقیقی، کارگردان فیلم‌هایی چون «کنعان» و «پذیرایی ساده» گفت‌وگوی مفصلش را با داریوش مهرجویی کتاب کرده است. «مهرجویی: کارنامه ۴۰ساله» پیش از این، عنوان مستندی بود که در جشنواره فیلم فجر سال ۹۱ به نمایش درآمد و با استقبال مواجه شد. کتاب فعلی به همان نام، نسخه کامل‌تر همان گفت‌وگوست که فیلم به فیلم، پیش می‌رود و حاوی نکات جالب و خواندنی، از زندگی و آثار این فیلمساز نام‌آشناست و درباره وجوه سینمایی و هنری کارنامه داریوش مهرجویی است. این کتاب را نشر مرکز به قیمت ۱۷هزارو۹۰۰تومان در سه‌هزار نسخه، منتشر کرده است.

نقد فرهنگ

نشانه‌شناسی و نقد: نمونه حوض نقاشی

روبرت صافاریان

● مطلبی که هفته گذشته درباره نشانه‌شناسی غذا و معماری و ترافیک و... در فیلم «حوض نقاشی» نوشته بودم، واکنش‌هایی داشت که مرا متوجه یک مشکل اساسی در این نوع نوشته‌ها کرد؛ منظورم نوشته‌هایی است که یک دستگاه نشانه‌شناختی هر چند محدود در یک فیلم یا رمان کشف و آن را توصیف می‌کنند. متوجه شدم برخی‌ها انگار گمان برده بودند که من نیز نگاه سنت‌گرای سازندگان فیلم را تایید می‌کنم، در حالی که به نظر من، اگر بتوان در فیلمی مقدار معتنابهی نشانه‌ها و نمادهای دوتایی یافت (کتلت در برابر پیتزا/ آپارتمان در برابر حیاط/ غذا خوردن روی زمین در برابر غذا خوردن دور میز/ فقر در برابر غنا/...) و اگر یک فیلم یا آثار یک هنرمند پر از اینها باشد، این اصلا اعتباری برای هنرمند نیست، بلکه از نگاهی تقلیل‌گرا حکایت می‌کند که می‌خواهد پیچیدگی‌های واقعیت را به الگوهای ساده همه‌فهم تقلیل دهد. اتفاقا مازیار میری، آگاهانه یا نه خودآگاه، گویی متوجه خطر تقلیل‌گرایی و ساده‌سازی بیش از اندازه بوده است و در جاهایی از مقتضیات دستگاه نشانه‌های دوتایی عدول کرده و انسجام این دستگاه نشانه‌ای ساده را به هم زده است. مثلا ثروت خانواده دارای فیلم، خیلی اغراق‌شده نیست، کما اینکه پدر خانواده از بیکاری رنج می‌برد. اما به نظر من در نهایت الگوی «شیوه زندگی سنتی و نداری خوب» در برابر «شیوه زندگی امروزی و دارایی بد» مسلط است. نکته دیگری که مازیار میری را در غلتیدن به ساده‌سازی افراطی بازمی‌دارد حس همدلی نسبت به آدم‌هایش است. هم در حوض نقاشی و هم در سعادت‌آباد، آدم‌ها در هر سوی خط فاصل سنت-مدرنیسم که جای گرفته باشند، مستحق همدلی و دلسوزی‌اند. به هر رو، تقلیل‌گرایی فیلم باعث شده موضوع معلولیت ذهنی قهرمانان آن به‌طور مستقل مورد توجه قرار نگیرد. هیچ تلاشی برای دیدن دنیا از دید آنها نشده است. معلولیت آنها در خدمت دو چیز است. یکم: تاکید مضاعف بر نداری (آنها حتی سلامت روانی هم ندارند). دوم: تشدید موقعیت مخاطره‌آمیز آنها در شهر. با اندکی تغییر، یک زوج غیرمعلول هم می‌تواند در ساختار روایی فیلم جایگزین آنها شود. زوج فقیری که بچه‌شان از فقر پدر و مادرش خجالت می‌کشد. فیلم‌هایی که بر تقابل‌های دوتایی ساده شده استوارند به درد آموزش می‌خورند. فیلم حوض نقاشی هم فیلم خوبی است برای توجه دادن جامعه به زندگی معلولان ذهنی و تشویق خود آنها به تشکیل خانواده و تلاش برای زندگی. اما این خوش‌بینی با ساده‌سازی و دست‌کم گرفتن موقعیت دشوار این آدم‌ها و ظلمی وجودی که در حق آنها اعمال شده، به دست آمده است. اما سرانجام چه؟ خواننده بی‌حوصله لابد می‌پرسد بالاخره نظرت راجع به حوض نقاشی چیست؟ فیلم خوبی است یا فیلم بدی؟ خب، اگر این‌طور نگاه کنیم باید نمره بدهیم. من به حوض نقاشی از ۲۰، ۱۲ یا ۱۳ می‌دهم. نمی‌توانم با دیدگاهش موافقت کنم، خوش‌بینی‌اش ساده‌انگارانه است، اما فصل‌هایی دارد که با امکانات سینمایی - میزانسن، تدوین، صدا - حسی واقعی از ناامنی ایجاد کرده است. به طور کلی، مجموعه نشانه‌های دوتایی یک فیلم باید به‌مثابه استخوان‌بندی آن تلقی شوند و آشکار است که یک فیلم در استخوان‌بندی آن خلاصه نمی‌شود؛ گوشت و خونی دارد که روی این استخوان‌بندی سوارند و آن را پر می‌کنند و در نهایت این گوشت و خون هستند که داوری ما درباره ارزش زیبایی‌شناختی فیلمی را معین می‌کنند. فصل مترو و شهربازی حوض نقاشی با مهارت و استادانه ساخته شده و احساس ناامنی مادرانه مریم را خوب القا می‌کند. بازی‌های نگار جواهریان و شهاب حسینی در این فیلم از تعادلی برخوردارند که آسان به دست نمی‌آید. اگر گوشه‌هایی، عناصری، اندیشه‌های بکری، تم‌های تازه‌ای، تیزبینی‌هایی و طنزهایی را در فیلمی ببینم، فیلم از دید من نمره قبولی می‌گیرد و دیگران را به دیدنش ترغیب می‌کنم و در عین حال درباره عیب‌ها، ساده‌سازی‌ها، عدم انسجام و قسمت‌های بدش نقد منفی می‌نویسم.

مخبرالدوله

درگذشت نوازنده قدیمی

● **ایسنا:** یحیی باغچقی نوازنده نی شامگاه ۱۲اردیبهشت‌ماه از دنیا رفت. یحیی باغچقی، تنها شبان بازمانده نی‌نواز تیره نی‌چی‌های شمال خراسان بود. او حدود ۷۶سال سن داشت و از هفت‌سالگی شروع به نواختن ساز نی به صورت دندانی کرده است.

کابوس کاپوچینو در کارگاه نمایش

● **شرق:** نمایش «کابوس وقتی کاپوچینو تمام می‌شود»، تا پایان اردیبهشت‌ماه در کارگاه نمایش تئاترشهر، اجرا می‌شود. این نمایش که میلاد اکبرنژاد آن را نوشته و کارگردانی کرده است، در بخش مسابقه ایران جشنواره فجر سال گذشته برنده جایزه بهترین متن و کاندیدای بهترین کارگردانی بوده است.

کافه نظر

باغ پرندگان تهران؛ فرصت یا تهدید؟

سعید برآبادی: سه سال از شروع به کار ساخت باغی در «لویزان» می‌گذرد که نامی پرطمطراق داشته و حالا که افتتاح شده زمین ۲۲هکتاری بالای شهر تهران را صفایی دیگرگونه داده. باغ پرندگان تهران سال‌ها پیش از این، ایده خامی بود که حالا با اجرایی شدنش به دست شهرداری منطقه ۴، رکورد ۱۰هزار بازدیدکننده را در روز نیز پشت‌سر گذاشته. اما وقتی پروژه‌ای در طول چند روز از افتتاحش بتواند اینطور در جذب بازدیدکننده موفق باشد، نگرانی‌ها درباره آن نیز افزایش پیدا می‌کند خصوصا آنکه تهرانی‌ها هنوز خاطره قرنطینه باغ‌وحش پارک «ارم» را به دلیل وجود ببر مریض از یاد نبرده‌اند. نزدیک به ۷۰ گونه پرنده با جمعیتی نزدیک به هفت‌هزار قطعه در این زمین ۲۲هکتاری سکنا گزیده‌اند و حالا بعضی کارشناسان نگران تجمع بیماری‌های طیور در ارتفاعات لویزان هستند. مسوولان اما هرگونه احتمالی را در این‌باره رد کرده‌اند اما دامپزشکانی هستند که می‌گویند تا این پارک به لحاظ بهداشتی به استاندارد نرسد، نمی‌توان آن را به عنوان یک تفرجگاه ایمن برای تهرانی‌ها در نظر گرفت. به بهانه افتتاح باغ پرندگان لویزان، از چند کارشناس خواسته‌ایم بگویند که آن را چطور ارزیابی می‌کنند:

دکتر اسماعیل کهرم ◄ بوم‌شناس

روز جمعه که برای بازدید از باغ پرندگان به لویزان رفته بودم، حداقل هفت‌هزارنفر برای دیدار از این باغ آمده بودند و این به نظرم نشان از اهمیت و جای‌خالی چنین باغی برای مردم تهران داشته و دارد. چند سال پیش شهرداری تهران ۸۳هزارهکتار از زمین‌های لویزان را در اختیار داشت و برای مقابله با پدیده اعتیاد و حضور معتادان در این زمین رهاشده نیاز بود فکری اساسی شود. در آن روزها، در هر هفته امکان نداشته جنازه معتادی در این پارک پیدا نشود اما امروز اوضاع این بخش از تهران به‌کلی فرق کرده. برکه‌هایی برای هفت‌هزار پرنده ساخته شده و زندگی پرندگان در تهران دوباره آغاز شده. در حال حاضر انواع پرندگان آبزی، شکاری و بزرگ‌جثه‌ای چون شترمرغ در این باغ زندگی می‌کنند به طوری که می‌توان گفت، ۶۰ نوع پرنده در قالب هفت‌هزار قطعه در این پارک در حال جست‌وخیز هستند که آن‌طور که من می‌دانم در تهران سابقه ندارد. اگر فاز دوم این پروژه نیز به بهره‌برداری برسد و شش‌هکتار از زمین‌های لویزان شاهد زندگی پرندگان زیر تور شوند، می‌توان گفت که ما در تهران بزرگ‌ترین باغ پرندگان کشور را خواهیم داشت که می‌تواند یکی از مهم‌ترین زیستگاه‌های حیات‌وحش تهران به حساب بیاید.

دکتر پیام محبی ◄ نایب‌رییس جامعه دامپزشکان ایران

باغ پرندگان تهران در نوع خود یک پروژه قابل‌دفاع است اما تاریخ نشان می‌دهد که ما در حوزه کنترل مراکز زیست‌محیطی تجربه‌های خوبی نداریم و عملا سازمان محیط‌زیست به‌جای نظارت بر چنین فضاهایی به دنبال استفاده صرف از آنهاست. مساله اصلی اینجاست که در حال‌حاضر محیط‌زیست به صورت یک «کلاس» درآمده و به عنوان نمونه در بحث باغ پرندگان می‌بینیم که از یک سو افتتاح چنین باغی به عنوان یک حرکت زیست‌محیطی معرفی می‌شود و از سوی دیگر هیچ‌گونه اصول دامپزشکی در آن دیده نمی‌شود. در مورد این باغ، اصلی‌ترین انتقادی که مطرح می‌شود، در حوزه نبود کار کارشناسی در بخش بهداشت حیوانات است و این موضوع به همان اندازه که می‌تواند وجود چنین باغی برای تهران مفید باشد، می‌تواند خطرناک نیز باشد. وقتی ما پرنده‌ای را از زیستگاهش می‌گیریم و به چنین باغی می‌آوریم باید سلامتش را تامین کنیم. این کمترین حقی است که حیوان نسبت به ما دارد. اما از زاویه‌ای دیگر، بی‌توجهی به مسایل زیست‌محیطی و بهداشتی می‌تواند با مرگ پرنده، به از بین رفتن سرمایه‌های ملی ما منجر شود. ما این پیشنیه را در مورد ببر سیبری داشته‌ایم و تکرار آن می‌تواند نشانگر عدم توجه دقیق ما به بهداشت حیات وحش در پروژه‌های محیط‌زیستی باشد.

دکتر سیدجاوید آل داوود ◄ رییس انجمن حمایت از حیوانات

در مورد باغ پرندگان به نظر می‌رسد مهم‌ترین نکته‌ای که وجود دارد نبود یک هدف مشخص و اعلام‌شده از سوی مسوولان در جهت ساخت این باغ باشد که باعث تشتت آرا شده. اگر هدف اصلی از تاسیس این باغ، آموزشی باشد، باید معلوم شود که چرا عمده گونه پرنده‌ای که در این باغ وجود دارد، کبوتر است. اما اگر قرار است این باغ برای تهرانی‌ها جنبه تفریحی داشته باشد، باید معلوم شود که آیا حضور در چنین فضایی، بهداشت افراد را در خطر قرار می‌دهد یا خیر. متاسفانه در ایران، بودجه پروژه‌ای تعریف می‌شود و بعد تصمیم به ساخت آن گرفته می‌شود. ما در کشور سابقه باغ پرندگان اصفهان را داریم که می‌توانسته نمونه خوبی برای بررسی ایجاد یک باغ مخصوص پرندگان در تهران باشد. گزارش‌ها حکایت از آن دارد که در حال حاضر نزدیک به ۱۵۰ کبوتر در این باغ مرده‌اند و به نظر می‌رسد که اصلی‌ترین دلیل وقوع چنین اتفاقی، نبود نظارت‌های بهداشتی در چنین محیط تفریحی و شاید هم آموزشی باشد. در ساخت چنین فضاهایی باید ابتدا حیوان، قرنطینه و معاینه شده و سپس با واکسیناسیون به محیط جدید وارد شود اما به نظر می‌رسد که در این باغ چنین اتفاقی نیفتاده است. بنابراین در مجموع نمی‌توان گفت که افتتاح چنین باغی یک حرکت مثبت برای محیط‌زیست تهران است چراکه در صورت گسترش یک آلودگی حیوانی، این نگرانی هست که شهروندان تهرانی نیز از آن در امان نباشند.

رضا جنیدی ◄ پرنده‌نگر تهران

باغ پرندگان یک فرصت جدید برای تهران است و نباید از آن غافل بود. فرصت جدید دیدن و نظاره کردن طبیعت در حد و اندازه شهری که هر روز با چالش آلودگی و قهر پرندگان روبه‌رو بوده و امروز این فرصت در لویزان ایجاد شده که کودکان ما گونه‌هایی از پرندگان را که شاید هیچ‌گاه موفق به دیدارشان نبوده‌اند، از نزدیک ببینند. چنین الگویی در بسیاری از شهرهای صنعتی و آلوده جهان به اجرا درآمده و خوشحالم که تهران هم حالا می‌تواند در این زمینه ادعا داشته باشد. مهم‌ترین نکته این است که چنین ایده‌ای به اجرا درآمده و حالا باید با حمایت از آن، شرایط بهبودش را فراهم کرد و مقابلش نایستاد. بچه‌های تهرانی نیاز به مکانی برای دیدن حیوانات داشتند و حالا که باغ‌وحشی برای این کار نیست، باغ پرندگان لویزان یک فرصت استثنایی است که نباید آن را از دست داد.

هادی حیدری

cartoononline.persianblog.ir

کارتون خواب

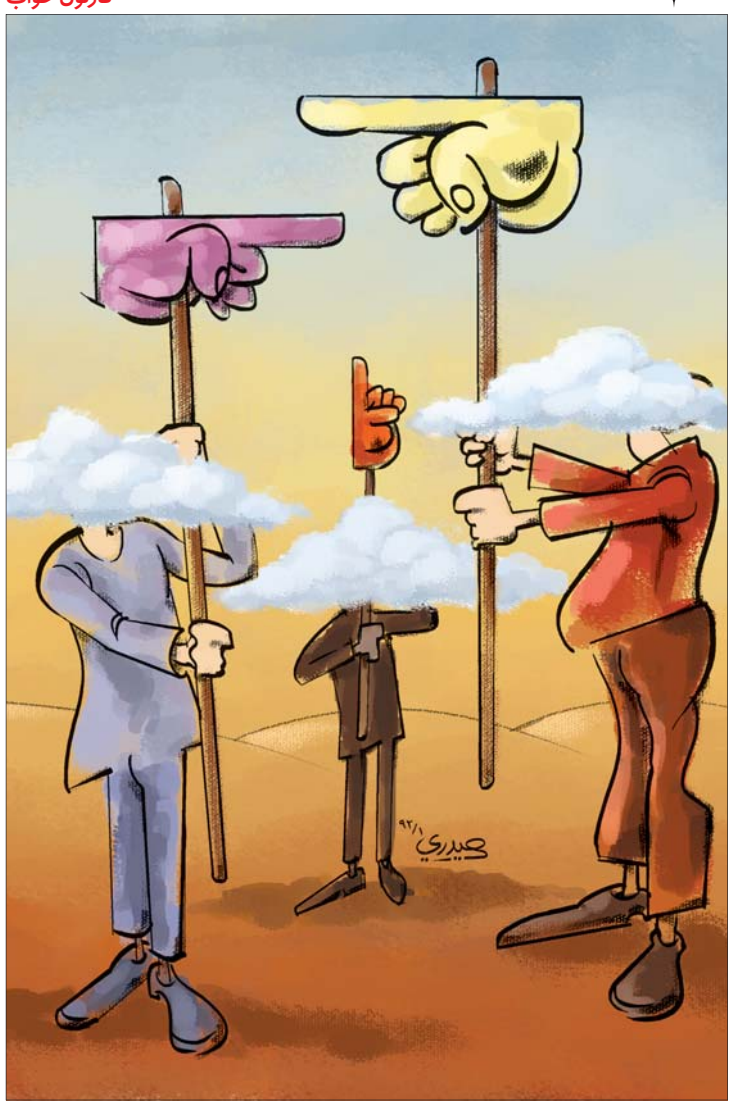

فراسو

روزنامه‌نگاران؛ زلالی جویباران

محمود اشرفی

● گاهی دلتنگی‌ها و زمانی کابوس‌هایمان را برای گذر آب واگویه می‌کنیم تا اندوهمان را آب با خود ببرد. آب نماد پاکی و به باوری مظهر آزادی است. «پابلو نرودا» در مسیر دموکراسی در راه آزادی روبه‌سوی سرزمین‌های جنوبی شیلی، لحظه‌ای درنگ می‌کند؛ و صدای آب را می‌شنود که سرودن را به او می‌آموزد. سومین روز ماه می «روز جهانی آزادی مطبوعات» است؛ مطبوعاتی که گستره وسیع فعالیت رسانه‌های نوشتاری و «سیما- آوایی» را دربرمی‌گیرد. شعار امسال روز جهانی مطبوعات که از سوی «یونسکو» برگزار می‌شود؛ موضوع «امنیت سخن گفتن» با تاکید بر تامین ایمنی روزنامه‌نگاران است. روزنامه‌نگاران روزگار دشواری دارند. در سال ۲۰۱۲ تعداد ۱۲۱روزنامه‌نگار در راه انجام وظیفه کشته شده‌اند و در این سال تنها در حوزه آسیا- پاسیفیک ۳۰روزنامه‌نگار به قتل رسیده‌اند. هنوز تا جاری واقعیت در مسیری روشن و امن فاصله بسیاری داریم. تجربه‌های ملی ما به سال‌های نه‌چندان دور بازمی‌گردد. زمانی که در نیمه اول قرن ۱۹ ارابه‌ای پس از گذر مسیر دور و ناهموار از میان راهزنان و قراولان عثمانی نخستین دستگاه چاپ را به امر «عباس‌میرزا» از اروپا به ایران رساند. این آغازی بر مسیر دشوار و پرحادثه مطبوعات کشور ماست. دشواری‌های رسانه‌ها به جغرافیای خاصی تعلق ندارد و ما نیز از آن بی‌بهره نیستیم. از این رو یونسکو به مناسبت بیستمین سال برگزاری روز جهانی آزادی مطبوعات کتابی به اسم «تکاپو برای آزادی» منتشر کرده است. کتابی که نه‌فقط شرح دشواری‌ها بلکه تلاشی برای توسعه آزادی مطبوعات در جهان است. امسال روز جهانی آزادی مطبوعات در کشور کوچک کاستاریکا برگزار می‌شود. سرزمینی که باریکه‌ای در میانه دریای کاراییب و اقیانوس آرام است. آب‌هایی که تمثیلی از شفافیت و زلالی آب و رسانه است.

در نمایشگاه

«سوار قطار فردا» به غرفه ثالث رسید

● **شرق:** جواد مجابی، از حضور کتاب اشعارش با عنوان «سوار قطار فردا» در غرفه نشر ثالث نمایشگاه کتاب خبر داد. مجابی درباره این مجموعه شعر توضیح داد: شعرهای این مجموعه را در سه - چهار سال اخیر گفته‌ام. بیشتر آنها نیمایی است و برخی نیز شعرهای موزون هستند که مضامین اجتماعی دارند. مجموعه در حدود ۲۰۰ صفحه می‌شود. مجابی همچنین به‌تازگی نگارش رمانی با نام «خرابات نوین» را به پایان برده است که به گفته خودش، روایتی از زندگی یک روزنامه‌نگار است که در آن مناسبات جهان معاصر به چالش کشیده می‌شود و نشان داده می‌شود که چطور همه‌چیز در مناسبات کنونی جهان مضحک و خنده‌دار است. او همچنین رمان «طویله دنیا» را نوشته که ماجرای آدمی است که از بررسی زندگی خود و خانواده‌اش به بررسی جامعه و سرزمینش و بعد دنیای خودش می‌رسد، از بررسی خانه‌اش به بررسی جهان می‌رسد و در این رمان، نوعی رفت‌وبرگشت بین گذشته و حال دیده می‌شود. «از قلعه تا سر حد» (درباره زندگی ایلیاتی) و چاپ دوم کتاب «عبید بازمی‌گردد» آخرین کتاب‌های منتشرشده از جواد مجابی هستند.

«اصلا مهم که نیست» منتشر شد

● **شرق:** مجموعه شعر جدید علیرضا بهرامی، شامل گزیده‌ای از شعرهای پس از سال ۸۸ در مجموعه‌ای با نام «اصلا مهم که نیست» در نمایشگاه کتاب عرضه شد. در این مجموعه بیش از ۵۰ شعر سپید با حال‌وهوای عاشقانه و اجتماعی منتشر شده است. همچنین این مجموعه شعر تعدادی شعر نیمایی را با رویکردهای جدید در فصلی با عنوان «صدای باستانی سکوت» در برگرفته است. «اصلا مهم که نیست» در ۸۸ صفحه با قیمت چهارهزارتومان از سوی نشر «آموت» به چاپ رسیده است. از علیرضا بهرامی تاکنون مجموعه شعرهای «تا آخر دنیا برایت می‌نویسم» (نشر داستانسرا) و «وقتی که برف می‌بارد» (نشر امرود) منتشر شده است.

قلم انداز

مادر

سیروس ابراهیم‌زاده

● «سرهنگ ابوالحسن وقاری» در سن بالای هفتاد و هفت تنها زندگی می‌کرد. در خانه‌ای دنگال واقع در انتهای کوچه میرزا محمود وزیر نرسیده به امامزاده یحیی (بخشی از کوچه‌باغ‌های خاطرات راقم جان سالم به‌در برده از روزگاران سخت این سطور!)... «جناب سرهنگ» را در واقع کس و کارش تنها گذاشته بودند به دلیل سخت‌گیری‌های جانفرسای نظامی‌گری و پایبندی‌اش به «منضبط بودن»عهد بوقی به اصطلاح ناموسی و عرق بوی ناگرفته خشکه مقدسی. هر دو دختر دسته گل خود را از ادامه تحصیل دانشگاهی قدغن فرمود که مبادا مثلا پسر دانشجویی نگاه «بد» به روی ماه‌شان بیندازد و همسر نجیب و مهربان خود را در منگنه دستورهای به‌شدت لازم‌الاجرا دق‌کش ساخت. تنها پسرش را هم مورد غضب قرار داد به جرم اینکه با دختری ازدواج کرده که از لباس‌های گل و گشاد خوشش نمی‌آید...

● تنها مونس «سرهنگ»، گربه ملوسی بود به نام «لیسو» (بر وزن گیسو) که از شیرخوارگی مورد عنایت آقا قرار گرفته بود، تربیت شده و فرمانبردار که معمولا اجازه نداشت از اتاق خواب پایش را بیرون بگذارد مگر با حضور صاحب و فراهم‌کننده انواع نعمات از قبیل کله مرغ، ماهی، جگر سیاه و سفید نیم پز گاو و گوسفند و غیره. خلاصه، گربه گرفتار عشق پیر مرد تنها اجازه داشت از پشت پنجره تمام شب را تماشا کند و روزها تا لنگ ظهر و بیشتر بخوابد و بیدار شود و میوکنان سر سفره رنگین‌بنشیند.

● غروب یک روز دل‌انگیز اردیبهشت وقتی «ابوالحسن» به خانه بازگشت و کلید را در قفل در اتاق خواب چرخاند و قدم به درون گذاشت با صحنه غریبی روبه‌رو شد. «لیسو» در وسط اتاق غلت می‌خورد و پشتک وارو می‌زد و صداهای شگفت آوری از خود در می‌آورد و هر از چند گاه ریشه علفی را که در چنگال داشت به دهن و دماغ خود نزدیک می‌کرد و بالا پایین می‌پرید. وقتی «سرهنگ» را دید، بر خلاف همیشه که با ناز و اطوار – البته از نوع موقرانه‌اش - به پیشواز ولی نعمت خود می‌آمد و مودبانه و ملایم میومیویی می‌کرد و تن خود را به پای او می‌مالید، ناگهان فریادی کشید و در چشم به هم زدنی از لای پای صاحب در رفت به طرف در و به بیرون فرار کرد.

● «وقاری» خم شد ریشه علف را برداشت و بو کرد. تکه‌ای از «سنبل الطیب» که او معمولا به همراه گل گاو زبان دم می‌کرد. عجب! به حیاط آمد. «لیسو» را دید که روی چینه دیوار پشت کوچه نشسته با چشمانی که در ابتدای تاریکی شب شعله می‌کشید او را نگاه می‌کند. به‌طرف گربه رفت. «لیسو» حرکتی کرد که پاره آجری روی زمین افتاد و خود مثل برق ناپدید شد. «سرهنگ» مدتی در حیاط سرگردان بود، سردر نمی‌آورد. نومیدانه پس و پیش رفت و پیش پیشی را انداخت و سپس به اتاق خویش بازگشت و تمام شب را به انتظار «لیسو» نشست. ولی آن شب و شب‌های بسیار دیگر از محبوب فراری خبری نشد که نشد و او را که تنها بود تنهاتر و تلخ‌تر ساخت. به «حسین آقا بقال» گفته بود: «این گربه واقعا گربه صفت بود. می‌بینی؟ این همه محبت بهش کردم! بی‌چشم و رو! اگه پیداش بشه یک گلوله حرامش می‌کنم...».
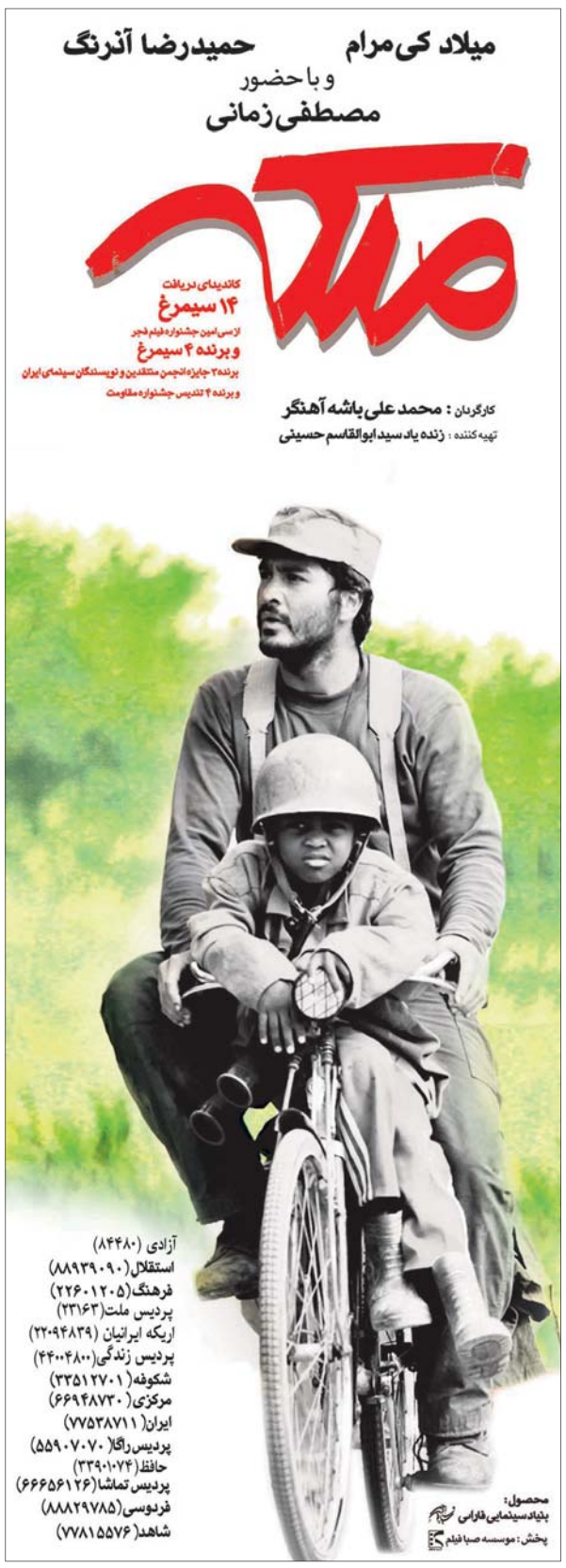
● فصل بهار گذشت و تابستان فرا رسید. «روزی از روزها، وقتی «خانم بس» نظافت‌چی انبار بزرگ را جمع و جور می‌کرد، آهسته و آرام «سرهنگ» را صدا کرد که برود و ببیند چه خبر است. «سرهنگ» به انبار رفت... چشم‌اندازی باور نکردنی! «لیسو» لای آت آشغال‌ها جایی پیدا کرده بود که دراز بکشد و نوزادانش را شیر بدهد. «خانم بس» تعریف می‌کرد «آقا» خیلی جا خورد، رنگ به رنگ شد. اول دستش به طرف عصایی که به دیوار آویخته بود رفت... بعد دستش را پس کشید و سر جای خود ایستاد و اشک از چشم‌هایش سرازیر گردید.